

معیارهای سیاست فرهنگی عادلانه در اسلام

مهدی جمشیدی^۱

چکیده

در این مقاله، عدالت فرهنگی در لایه دولتی و از منظر الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، به بحث گذاشته شده است. به این ترتیب، نگارنده در پی آن است که نظریه و یا دست‌کم چهارچوبی نظری برای «سیاست فرهنگی عادلانه»، ساخته و پرداخته کند که ریشه در «چشم‌انداز فکری و معرفتی اسلام» در زمینه پیشرفت اجتماعی داشته باشد. هدف این است که با مطالعه این تلقی و تعریف از پیشرفت فرهنگی و سیاست فرهنگی، موضع نظری و عملی دولت اسلامی در مواجهه با امر فرهنگی مشخص شود. روشی که برای این منظور به کار گرفته شده است، استفاده از دوگانه‌پردازی‌های مفهومی متضاد است؛ چنان‌که تلاش شده عمده‌ترین مقوله‌های معطوف به سیاست فرهنگی، شناسایی و در مقابل انگاره توسعه، معادل‌های آنها در انگاره پیشرفت، طراحی شوند. معیارهای شناسایی شده برای سیاست فرهنگی عادلانه در رویکرد پیشرفت فرهنگی عبارتند از: دولت ارزشی و دینی، مرکزیت و اصالت ارزش‌های اسلامی، وحدت‌گرایی و همبستگی فرهنگی دین‌مدارانه، دین‌داری عقلانی و متعمقانه، جمع‌گرایی و مسئولیت‌اندیشی اجتماعی، جهان فرهنگی آزاد و باز، اجرای قاطعانه و بی‌اغماض ارزش‌های فرهنگی، تفاوت در حمایت از نیروهای فرهنگی، بازدارندگی نسبت به نیروهای فرهنگی مضر، استقلال و مرزبندی با جهان‌های فرهنگی بیگانه و صدور و جهانی‌سازی ارزش‌های اسلامی.

واژگان کلیدی: الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، پیشرفت فرهنگی، عدالت فرهنگی، سیاست فرهنگی، دولت اسلامی.

بیان مسئله

در درون بستر فکری و معرفتی انقلاب اسلامی، درحالی که سه دهه از عمر آن سپری شده بود، انگاره الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، در مقابل انگاره توسعه مطرح شد؛ با این استدلال که اولاً در انگاره توسعه، عدالت هیچ جایگاه و منزلتی ندارد و رشد اقتصادی بر همه چیز ترجیح دارد، و ثانیاً به انسان به مثابه موجودی این جهانی و فاقد حیات اخروی و شئون معنوی نگریسته می شود و به کمالات روحی و ایمانی او اعتنا نمی شود. در انگاره پیشرفت، این خلأها و نقصان های بزرگ وجود ندارد و زندگی فردی و اجتماعی انسان، در سایه دین و در چهارچوب احکام و معارف الهی طراحی می شود. پس از آنکه این فکر مبدعانه و ساختارشکنانه مطرح شد، نخبگان و فضلا کوشیدند به تبیین و تفصیل آن بپردازند و اضلاع و جوانب مختلف آن را برشمرده و ادبیات علمی تولید کنند. باین حال، همچنان بخش های مهمی از انگاره پیشرفت، مغفول و مهجور باقی مانده و تئوریزه نشده است، و از این جمله، مقوله پیشرفت فرهنگی است.

اگر پیشرفت را مفهومی کلی در نظر بگیریم که لایه ها و ابعاد مختلفی دارد، به لحاظ منطقی، یکی از لایه های آن، پیشرفت فرهنگی خواهد بود؛ چنان که در انگاره توسعه نیز، سخن از توسعه فرهنگی به میان آمده است. به این ترتیب، باید درباره پیشرفت فرهنگی نیز به تفصیل سخن گفت و شقوق و شعبه های متنوع آن را در قالب نظریه، تعریف و تبیین کرد. نگارنده بر آن است تا به پاره ای از بحث که ناظر به سیاست فرهنگی است، بپردازد و توضیح دهد که در درون انگاره پیشرفت فرهنگی، از دولت دینی انتظار می رود چگونه سیاست فرهنگی ای را ساخته و پرداخته کند و چه راهبردهایی را در جهان فرهنگی به اجرا گذارد؟ البته روشن است که در مختصات یک مقاله، نمی توان گام بلندی برداشت، بلکه تنها می توان متناظر به راهبردهای انگاره توسعه، راهبردهای انگاره پیشرفت را در حوزه فرهنگ و امر فرهنگی، به اجمال تعریف و طراحی کرد. درعین حال، از آنجاکه در انگاره پیشرفت، مقوله عدالت دارای منزلتی تعیین کننده و کانونی است، سیاست فرهنگی مبتنی بر الگوی پیشرفت، سیاست فرهنگی عادلانه خوانده شده است که در واقع، همان سیاست فرهنگی دینی است.

اهدافها و پرسش‌ها

غرض اصلی در این مقاله آن است که سیاست فرهنگی عادلانه در رویکرد پیشرفت فرهنگی مشخص شود، و این بدان معنی است که ضلعی از اضلاع نظریه پیشرفت فرهنگی تعریف شود. به عبارت دیگر، هدف این است که دلالت‌ها و نتایج نظریه پیشرفت فرهنگی در حوزه سیاست فرهنگی به دست آید. برای این منظور، ما باید سیاست فرهنگی مبتنی بر الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت فرهنگی را تئوریزه کنیم و این کار از طریق مفهوم‌سازی بدیل و رقیب ممکن است؛ از این رو، پرسش مقاله پیش‌رو این است که سیاست فرهنگی مبتنی بر الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت فرهنگی، چه ویژگی‌هایی دارد و از چه مؤلفه‌ها و اجزایی تشکیل شده است؟

ملاحظه‌های نظری

طبیعی است چون نگارنده قصد دارد انگاره «توسعه» را نادیده گرفته و فارغ از ضرورت‌ها و دلالت‌های آن، اندیشه‌ورزی کند و در مقابل، ادبیات علمی برای انگاره «پیشرفت» و به‌طور خاص، «پیشرفت فرهنگی» ایجاد کند، نمی‌تواند از چهارچوب‌های نظری رایج بهره بگیرد. در اینجا، هرگونه تکیه بر این دست چهارچوب‌های تجدیدی، به نقض غرض خواهد انجامید و به بازتولید توسعه منتهی خواهد شد. از سوی دیگر، با وجود گذشت نزدیک به یک دهه از مطرح‌شدن انگاره پیشرفت، همچنان در این قلمرو فرهنگی، نقصان و خلأ داریم و نمی‌توانیم به ادبیات نظری منقح و منسجمی اشاره کنیم. در عین حال، می‌توان برخی از پیش‌فرض‌های نظری حاکم بر این مقاله را در دو قلمرو فرهنگ و عدالت بیان کرد:

۱. فرهنگ واقعی اجتماعی است که از یک سو در بستر زندگی اجتماعی زاییده می‌شود و در مقایسه با سایر عرصه‌ها و ساحات اجتماعی، امری اصیل و همانند روح جامعه است؛ از سوی دیگر هرچند در متن جامعه شکل می‌گیرد و زندگی مردمان آن را صورت‌بندی می‌کند و در متن زندگی هم‌اینان نیز مورد بازاندیشی قرار می‌گیرد و بازآفریده می‌شود، با این حال، نظام سیاسی نیز می‌تواند از طریق رفتارها و جهت‌گیری‌های خویش، تا حد درخور توجهی آن را تغییر دهد و رنگ‌آمیزی کند. به بیان دیگر، این گونه نیست که فرهنگ به‌طور کلی از دسترس تصرفات نظام سیاسی برکنار باشد و سیاست‌گذاری و مهندسی فرهنگی، خام‌اندیشی و محال تصور شود (جمشیدی، ۱۳۹۳: ۷۵-۸۸).

از سوی دیگر، فرهنگ اسلامی، اولاً واقعیتهای معنادار و موجه است، چون اسلام دینی است که تنها عبادات و امور شخصی را دربر نمی‌گیرد، بلکه در پی دگرگون کردن ساختارهای اجتماعی و بازسازی ساختارها براساس مفاد و مضامین خویش است و از این رو، از نظام فرهنگی منحصر به فردی برخوردار است؛ ثانیاً، حق است و به راستی و در نفس الامر، موجبات کمال و اعتلای معنوی و اخلاقی انسان را فراهم می‌کند. نسبی‌اندیشی فرهنگی نظریه صوابی نیست و نباید حکم کرد که امر فرهنگی به لحاظ ذاتی، سلیقه‌ای و دلخواهانه است و جامعه استدلال‌های منطقی و بین‌الذنهانی به تن نمی‌کند (جمشیدی، ۱۳۹۳: ۱۵۶-۱۱۴).

۲. عدالت در قلمرو مباحث اجتماعی به معنی دادن حق هر صاحب حقی است؛ از این رو، در بسیاری از احکام حقوقی اسلام، تفاوت‌هایی میان افراد و گروه‌ها مقرر شده است (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۰ الف: ۴۳). کاربرد عدل در معنای حقوقی‌اش، این اصطلاح را به اصطلاح «حق» پیوند می‌زند و آن‌ها را به یکدیگر وابسته می‌سازد؛ به این معنی که لازمه مستقر ساختن «عدل» در جامعه این است که «مصادیق حق» شناخته شوند و برای شناسایی مصادیق حق نیز چاره‌ای نیست جز اینکه تعیین شود روابط و مناسبات میان افراد جامعه باید به چه صورتی باشد تا در نهایت، «کمال» و «سعادت» آن‌ها حاصل شود؛ بنابراین ملاک و معیار عدالت این است روابط و مناسبات میان افراد جامعه به گونه‌ای طراحی شود که به تکامل و ترقی آن‌ها بیانجامد (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۰ ب، ۱۴۷-۱۴۶). پس آن سیاست فرهنگی‌ای عادلانه است که بستر و زمینه را در جهان فرهنگی برای کسب کمالات معنوی و فضایل روحی و وصول انسان‌ها به سعادت، فراهم کند؛ به طوری که در جهان فرهنگی، امکان «هدایت» و «تعالی»، اکثری و امکان «ضاللت» و «انحطاط»، اقلی باشد. به این ترتیب، آنچه در این مقاله بیان خواهد شد، یک سلسله «حقوق فرهنگی» است که «دولت اسلامی» مکلف است آن‌ها را برآورده سازد. در این تعبیر، مفهوم «عدالت» به مفهوم «حق» پیوند زده شده است و از این رو، «سیاست فرهنگی عادلانه» آن است که «حقوق فرهنگی مردم» را برآورده سازد.

روش

معیار یا شاخص عبارت است از آنچه امر مبتنی بر آن، سنجیده و اعتبارسنجی و ارزش‌گذاری می‌شود. به بیان دیگر همچنان که اقتضای خود لفظ است، معیار برای عیارسنجی به کار می‌رود و شأن

دیگری ندارد؛ از این رو، نسبت میان معیار و نظریه، این گونه خواهد بود که هم می‌توان معیار را نوعی نظریه شمرد، و هم می‌توان معیار را برخاسته از یک یا چند نظریه و فرع بر نظریه دانست؛ از این رو، تعیین شاخص‌ها و سنجه‌های سیاست فرهنگی عادلانه با یک روش ممکن است و آن «روش قیاسی» و رجوع به نظریه‌های موجود در این باره است. روشن است که ما به مثابه مسلمان نمی‌توانیم از نظریه‌های معطوف به سیاست فرهنگی لیبرالیستی یا سوسیالیستی استفاده کنیم، و اگر غیر از این بود، نگارش این مقاله بیهوده بود؛ چراکه در این ایدئولوژی‌ها، معیارها و سنجه‌های سیاست فرهنگی مطلوب و عادلانه تعریف شده و مشخص است. در مقابل، غرض این است که براساس معارف و آموزه‌های مندرج در ادبیات اسلامی به خصوص قرآن کریم، سلسله معیارها و شاخص‌هایی ساخته و پرداخته شوند. برای این منظور، سازوکار «مهندسی معکوس مفهومی» را به کار گرفته‌ایم؛ به این معنی که در گام نخست و براساس درون‌مایه‌های سیاست فرهنگی مبتنی بر ایدئولوژی لیبرالیستی، مجموعه‌های از «مسئله‌ها - معضله‌ها - مناقشه‌ها»ی ناظر به این قلمرو را استخراج کرده و در گام دوم، «مفهوم‌ها»یی را که به عنوان پاسخ ایجاد شده‌اند، یافته‌ایم. آن‌گاه در گام سوم کوشیده‌ایم از زوایه این مجموعه از «مسئله‌ها» و «مفهوم‌ها»، به ادبیات اسلامی بنگریم و نظر و رویکرد اسلام را در قالب سلسله «معیارها»یی بیابیم. به این ترتیب، کاربست سازوکار مهندسی معکوس مفهومی، به شکل‌گیری «دوگانه‌های مفهومی متضاد» انجامیده که عبارتند از: دولت ارزشی و دینی / دولت بی‌طرف و سکولار، مرکزیت و اصالت ارزش‌های اسلامی / چندپاره‌گی و چندلایه‌گی سیاست فرهنگی، وحدت‌گرایی و همبستگی فرهنگی دین‌مدارانه / تشتت و پراکندگی فرهنگی، دین‌داری عقلانی و متعمقانه / دین‌داری احساسی و قشری، جمع‌گرایی و مسئولیت‌اندیشی اجتماعی / فردگرایی و بی‌تفاوتی اجتماعی، جهان فرهنگی آزاد و باز / جهان فرهنگی استبدادی و بسته، اجرای قاطعانه و بی‌اغماض ارزش‌های فرهنگی / مدهانه و مصادعه در اجرای ارزش‌های فرهنگی، تفاوت در حمایت از نیروهای فرهنگی / برابری و همسانی در حمایت از نیروهای فرهنگی، بازدارندگی نسبت به نیروهای فرهنگی مضر / ولنگاری و کثرت‌گرایی فرهنگی، استقلال و مرزبندی با جهان‌های فرهنگی بیگانه / هضم و استحاله‌شدن در جهان‌های فرهنگی بیگانه، و صدور و جهانی‌سازی ارزش‌های اسلامی / ملی‌اندیشی و انفعال فرهنگی. لایه نخست این دوگانه‌های مفهومی متضاد، همان معیارهای سیاست فرهنگی عادلانه در رویکرد پیشرفت فرهنگی هستند.

از آنچه گفته شد روشن می‌شود که در این مقاله، اولاً روش گردآوری داده‌ها از نوع «قیاسی» و «نظری» است که در آن به متون غربی و اسلامی رجوع شده است، و ثانیاً روش تحلیل داده‌ها از نوع روش «تحلیل محتوای کیفی» است که در آن مقوله‌ها و مفاهیم صورت‌بندی شده‌اند.

یافته‌ها

در پاسخ به این پرسش که معیارها و سنجه‌های سیاست فرهنگی عادلانه در رویکرد «پیشرفت فرهنگی» چه هستند، به یازده شاخص دست یافتیم که عبارتند از: «دولت ارزشی و دینی»، «مرکزیت و اصالت ارزش‌های اسلامی»، «وحدت‌گرایی و همبستگی فرهنگی دین‌مدارانه»، «دین‌داری عقلانی و متعمقانه»، «جمع‌گرایی و مسئولیت‌اندیشی اجتماعی»، «جهان فرهنگی آزاد و باز»، «اجرای قاطعانه و بی‌اغماض ارزش‌های فرهنگی»، «تفاوت در حمایت از نیروهای فرهنگی»، «بازدارندگی نسبت به نیروهای فرهنگی مضر»، «استقلال و مرزبندی با جهان‌های فرهنگی بیگانه» و «صدور و جهانی‌سازی ارزش‌های اسلامی».

۱. دولت ارزشی و دینی (نفی دولت بی‌طرف و سکولار)

انقلاب اسلامی قصد داشت نظم اجتماعی مبتنی بر ارزش‌های الهی و اسلامی را بر عرصه عمومی و زندگی اجتماعی حاکم کند؛ بنابراین در دولت برآمده از انقلاب اسلامی که در درجه نخست، انقلاب در ارزش‌ها بوده است، تلاش و تکاپو برای حاکمیت یافتن تعالیم و احکام اسلامی، موضوعیت و اولویت دارد و هیچ امر دیگری در عرض آن قرار نمی‌گیرد. امام خمینی، اسلام را هدف می‌داند و تحقق انقلاب و تشکیل نظام سیاسی را همچون وسیله و مقدماتی برای رسیدن به مقصد یادشده قلمداد می‌کرد. این تحلیل از جهان‌بینی توحیدی ایشان برمی‌خاست که در آن، خدای متعال موقعیت قانونی دارد و مبدأ و انتها و اول و آخر است. از آنجاکه دولت دینی و دولت سکولار در بسیاری از ساحات مادی و معیشتی، تکالیف مشابه و همگون دارند و یکسان عمل می‌کنند، باید گفت عمده‌ترین عامل تمایزبخش دولت دینی نسبت به دولت سکولار همین است که دولت دینی خود را نسبت به استقرار و بسط ارزش‌های الهی موظف می‌داند، بلکه این تکلیف را مهم‌ترین تکلیف به شمار می‌آورد. در قرآن کریم، تکلیف مؤمنان متمکن، استقرار نظام فرهنگی الهی دانسته شده است:

الَّذِينَ إِذَا مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَخَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ (حج:

۴۱): [مؤمنان] همان کسانی [هستند] که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و به کارهای پسندیده وامی‌دارند و از کارهای ناپسند باز می‌دارند.

این آیه توصیفی از نوع مؤمنین است و نه فرد فرد آنان؛ چون ممکن است فردی از آنان واجد این اوصاف نباشد و غرض از نوع مؤمنین، مؤمنین عامه مسلمانان تا روز قیامت است؛ چون به خصیصه و طبع هر مسلمانی اشاره می‌کند، از آن جهت که مسلمان است، هر چند قرن‌ها بعد به وجود آید. مُراد از «تمکین مؤمنان در زمین» این است که خدای تعالی ایشان را در زمین «نیرومند» کند تا هر کاری را که بخواهند، بتوانند انجام دهند و در اختیارکردن هر قسم زندگی که بخواهند، آزاد باشند و هیچ مانعی یا مزاحمی نتواند سد راه آنان شود. پس اگر مؤمنان در زمین تمکین پیدا کنند، «جامعه صالح» را به وجود می‌آورند که در آن نماز به‌پا داشته و زکات داده می‌شود و امر به معروف و نهی از منکر انجام می‌گیرد و اگر از میان همه عبادات، نماز و از میان همه امور مالی، زکات را نام برد، بدین جهت است که این دو در باب خود عمده هستند (طباطبائی، ۱۳۹۱، ج ۱۴: ۵۴۷-۵۴۶).

همچنین از نظر قرآن کریم، دولت و تکالیف آن که ناظر به زندگی مادی و معیشتی انسان است (مانند استقرار نظم و امنیت در جامعه)، همگی در حکم مقدمه‌ای برای گسترش توحید است (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۴: ۳۵۰):

وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا (نور: ۵۵): خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که به‌طور حتمی، آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد؛ همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند، جانشین [خود] قرار داد، و آن دینی را که برایشان پسندیده است، به سودشان مستقر کند، و بیم‌شان را به ایمنی مبدل گرداند [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من، شریک نگردانند.

در نهج‌البلاغه، چندین روایت از امام علی (ع) وجود دارد که ایشان در مقام حاکم جامعه اسلامی، خوستار اصلاح فرهنگ عمومی و احیای سنت‌های اسلامی توسط حاکم سیاسی شده‌اند و از آن جمله این است:

اللَّهُمَّ انك تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ، وَلَا أَلْتَمَسَ شَيْءٌ مِنْ فَضُولِ الْحُطَّامِ، وَلَكِنْ لِنَرُدَّ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَنُظْهِرَ الْأَصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، فَيَأْمَنَ الْمُظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَتُقَامَ

الْمُعْطَلَةُ مِنْ خُدُودِك: خدایا! تو می‌دانی آنچه از ما رفت، نه به خاطر رغبت در قدرت بود و نه از دنیای ناچیز خواستن زیادت، بلکه می‌خواستیم نشانه‌های دین را به جایی که بود بنشانیم، و اصلاح را در شهرهایت ظاهر گردانیم تا بندگان ستم‌دیده‌ات را ایمنی فراهم آید و حدود ضایع مانده‌ات اجرا گردد (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۳۱: ۱۲۹).

آن حضرت، وظیفه دولت اسلامی را سوق دادن مردم به سوی بهشت می‌داند:
فَإِنْ أَعْطَمْتُمُونِي فَاِنِّي حَامِلُكُمْ اِنْ شَاءَ اللهُ عَلَى سَبِيلِ الْجَنَّةِ وَ اِنْ كَانَ ذَا مَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ وَ مَذَاقَةٍ مَرِيْرَةٍ:
اگر فرمان مرا بردید، ان شاء الله شما را به راه بهشت می‌برم، هرچند سخت دشوار باشد و تلخ کامی آن پدیدار (همان، خطبه ۱۵۶: ۱۵۵).

آری، هر فرد از آن نظر که خود را تدبیر می‌کند و مسئول سعادت خودش است، باید مراقب باشد ذهن خود را در معرض چه اندیشه‌هایی قرار می‌دهد، اما درعین حال، مسئولان اجتماع نیز از آن نظر که زمام تدبیر امور جامعه را در دست دارند، باید مراقب مصارف روحی اجتماع باشند (مطهری، ۱۳۹۲ ج، ۲۱۸).

۲. مرکزیت و اصالت ارزش‌های اسلامی (نفی چندپاره‌گی و چندلایه‌گی سیاست فرهنگی)

در انگاره پیشرفت فرهنگی، «دین» در کانون جامعه‌پردازی و حکم‌رانی قرار می‌گیرد؛ به طوری که پیشرفت فرهنگی به معنی حرکت هرچه بیشتر به سوی حاکمیت یافتن ارزش‌های اسلامی در جامعه است. در سیاست فرهنگی دین‌گرا، «حق‌مداری» و «فضیلت‌گرایی» جایگزین «اکثریت‌مداری» و «هواپرستی» نمی‌شود و به عنوان «دموکراسی فرهنگی»، سیاست فرهنگی به سوی کثرت و چندپاره‌گی پیش نمی‌رود. در این انگاره، تمام فعالیت‌های فرهنگی دولت باید جهت‌گیری و هویت دینی داشته باشند و به گسترش اجتماعی ارزش‌های اسلامی منجر شوند؛ زیرا خدای متعال و رسول اکرم (ص) مرکز ثقل و گرانگاه نظام فرهنگی الهی هستند:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ (نساء: ۵۹): ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید. پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید.

در مقابل، قرآن کریم تصریح می‌کند رسول اکرم نباید از مردم اطاعت کند، چون اطاعت از آن‌ها، او را از راه خدای متعال دور می‌کند:

وَأَنَّ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ (مائده: ۴۸): و میان آنان، به موجب آنچه خدا نازل کرده، داوری کن و از هواهایشان پیروی مکن.

بنابراین رأی و نظر مردم - هرچند اکثریت آن‌ها - بر حکم الهی هیچ ترجیحی ندارد و کاشف از واقع نیست. در این آیات، پیروی از خدای متعال و از مردم، ناسازگار با یکدیگر معرفی شده‌اند و تأکید شده که رسول اکرم باید حکم الهی را معیار و اصل فرض کند و نباید دنباله‌رو و مطیع خواسته‌ها و تمایلات مردم باشد. پس اگر مُراد از دموکراسی فرهنگی این باشد که هرچه را مردم به آن مایل بودند و آن را طلب کردند، معتبر است و باید محترم شناخت، چنین معنایی با اسلام سازگار نیست؛ زیرا از نظر اسلام، حق حاکمیت و تشریح مختص خدای متعال است؛ چنان‌که دموکراسی غربی به معنای بی‌نیازی از احکام دین و بسنده کردن به آرای جمعی است، و این سرپیچی از اطاعت خدا به شمار می‌آید اما اگر منظور از دموکراسی فرهنگی این باشد که مردم «در چهارچوب احکام الهی» در سرنوشت خود مؤثر باشند، چنین تعبیری با اسلام مخالفت ندارد. همچنین مطلوب بودن مشورت نیز به این معنا نیست که مردم در همه امور می‌توانند نظر بدهند و حلال و حرام خدا را با گفت‌وگو تغییر دهند، بلکه طبق قرآن (احزاب: ۳۶)، در احکامی که از سوی خدای متعال و رسول اکرم صادر شده است، مؤمنان اختیار دخل و تصرف ندارند (مصباح یزدی، ۱۳۹۴ الف، ج ۱: ۴۴-۴۳).

امر دیگری که ممکن است در عرض اطاعت از خدای متعال قرار بگیرد و مبنای ارزش‌های فرهنگی قلمداد شود، گرایش‌های قومی و نژادی و ملی است. اسلام به هیچ‌رو، تعصب‌ها و تفاخرهای قومی و نژادی و ملی را برنمی‌تابد:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ (حجرات: ۱۳): ای مردم! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر، شناسایی متقابل حاصل کنید؛ در حقیقت، ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.

مردم از این جهت که مردمند، همه با هم برابرند و هیچ اختلاف و فضیلتی بین آنان نیست و کسی بر دیگری برتری ندارد و اختلافی که در خلقت آنان دیده می‌شود که شعبه شعبه و قبیله قبیله هستند،

تنها به این منظور در بین آنان به وجود آمده است که یکدیگر را بشناسند تا اجتماعی که در میان‌شان منعقد شده است، نظام بپذیرد و ائتلاف در میان‌شان تمام شود (چراکه اگر امکان شناخت متقابل وجود نداشته باشد، نه پای تعاون در کار می‌آید و نه ائتلاف)، نه اینکه به یکدیگر تفاخر کنند و یکی دیگری را استخدام کند و یکی بر دیگری استعلا و بزرگی بفروشد. به این سبب، در جمله «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»، امری که باید ملاک برتری و مزیت قلمداد شود، معرفی شده است که تقواست (طباطبائی، ۱۳۹۱، ج ۱۸: ۴۸۹). استدلال مبنایی و نظری ما این است که انسان به حکم نوعیت خاص خود به صورت بالقوه، شخصیت معین و راه و مقصد معین دارد که قائم به فطرت خدایی اوست، و «خود» واقعی او را آن فطرت تعیین می‌کند؛ از این رو، مسخ شدن و نشدن انسان را با ملاک‌های فطری و نوعی انسان باید سنجید، نه با ملاک‌های تاریخی. بدین جهت، هر فرهنگی که با فطرت انسانی انسان سازگار و پرورش‌دهنده آن باشد، اصیل است؛ هر چند نخستین فرهنگی نباشد که شرایط تاریخ به او عرضه کرده است و از سوی دیگر، هر فرهنگی که با فطرت انسانی انسان ناسازگار باشد، بیگانه با اوست و نوعی مسخ و تغییر هویت واقعی او و تبدیل خود به ناخود است؛ هر چند زاده تاریخ ملی او باشد. برای مثال، اندیشه ثنویت و تقدیس آتش، مسخ انسانیت ایرانی است؛ هر چند زاده تاریخ او شمرده شود، اما توحید و طرد پرستش هرچه غیرخداست، بازگشت او به هویت واقعی انسانی‌اش است، اگرچه زاده مرز و بوم خود او نباشد (طباطبائی، ۱۳۹۳: ۶۱-۶۰).

۳. وحدت‌گرایی و همبستگی فرهنگی دین‌مدارانه (نفی تشتت و پراکندگی فرهنگی)

اسلام تلاش می‌کند همه انسان‌ها بر محور دین حق - که عامل تأمین مصالح معنوی انسان است - متحد شوند و همبستگی اجتماعی در چنین مداری شکل بگیرد؛ بنابراین در اسلام، اتحاد و پیوند اجتماعی، ارزش مطلق و ذاتی ندارد، بلکه اعتبار آن وابسته به مفاد و محورش است (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۰، ۱۰۲-۹۹)، چنان‌که در قرآن کریم آمده است:

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا (آل عمران: ۱۰۳): و همگی به ریسمان خدا، چنگ زنید و

پراکنده نشوید.

پس آنچه در مقابل «تفرقه» قرار دارد، «اعتصام جمعی به حبل‌الله» است، نه اعتصام به هر امری. بر این اساس، قرآن کریم اصرار فراوان دارد که مسلمانان وحدت و هم‌گرایی خود را مخدوش نسازند و همبستگی اجتماعی‌شان را از دست ندهند. قرآن کریم در جای دیگر مسلمانان را به همکاری و

همدلی و وفاق بر مدار «فضیلت‌های عالی انسانی» فرا می‌خواند:

وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَكُلًّا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ (مائده: ۲): و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید و [اما] در گناه و تعدی، دستیار هم نشوید.

حساسیت دیگر قرآن کریم این است که مسلمانان درباره خود اسلام، دچار تفرقه نشوند و انسجام ایمانی و قدسی خود را از دست ندهند:

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (آل عمران: ۱۰۵): و چون کسانی مباشید که پس از آنکه دلایل آشکار برای‌شان آمد، پراکنده شدند و با هم اختلاف پیدا کردند، و [به سبب این اختلاف] برای آنان عذابی سهمگین است.

إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ (انعام: ۱۵۹): کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه‌فرقه شدند؛ تو هیچ‌گونه مسئول ایشان نیستی؛ کارشان فقط با خداست. آنگاه به آنچه انجام می‌دادند، آگاه‌شان خواهد کرد.

سیاست فرهنگی عادلانه آن است که از یک‌سو، این هم‌گرایی و یکپارچگی را هرچه بیشتر ارتقا دهد و زمینه‌های انشقاق و اختلاف را از بستر جامعه اسلامی بزدايد، و از سوی دیگر هیچ عنصر فرهنگی دیگری را غیر از اسلام و ارزش‌های آن، به‌عنوان مایه وحدت و اتفاق نظر، برجسته نسازد و جایگزین اسلام نکند و یا حتی در عرض آن نشاناند.

۴. دین‌داری عقلانی و متمم‌قانه (نفی دین‌داری احساسی و قشری)

اگرچه ما معتقدیم که خدای متعال به سبب حکمت خویش، هیچ استعداد و قابلیت را بی‌هوده در انسان قرار نداده است، اما مسئله آن است که همه این استعدادها و قابلیت‌ها در عرض یکدیگر و هم‌رتبه نیستند، بلکه انسان باید با تزکیه و تهذیب نفس، برخی از آنها بر برخی دیگر حاکم کند. نسبت میان دو قوه «عقل» و «احساس» از این سنخ است. طرد و تحقیر احساس و شور و عاطفه و هیجان روا نیست، اما باید دانست که عقل باید عهده‌دار تدبیر نهایی زندگی انسان باشد؛ چراکه احساس همواره بر مدار حق و فضیلت حرکت نمی‌کند و تجویزها و الزام‌هایش، رنگ صواب و صلاح ندارد اما عقل این‌چنین نیست؛ چنان‌که به تعبیر روایت‌های اسلامی، عقل همچون رسول درونی انسان است که رسول بیرونی، آن را بیدار و فعال می‌سازد تا حق را از باطل تشخیص دهد و انسان را به طریق هدایت و سعادت رهنمون سازد؛ بنابراین یکی از ملاک‌های مهم پیشرفت فرهنگی،

غلبه یافتن عقلانیت - با تعریف و تلقی یادشده - بر جامعه و تحقق یافتن حیات معقول است. احساس و عاطفه، حاشیه و چاشنی زندگی انسان است نه اصل و هادی آن؛ از این رو سیاست فرهنگی عادلانه آن است که موجب ضعیف شدن بضاعت‌های فکری و عقلی انسان نشود.

یکی از مهم‌ترین عوامل تربیت اخلاقی انسان، بلکه پایه اول تربیت، گسترش بخشیدن به علم و فکر اوست. از نظر علمای اخلاق، جهل و نادانی ریشه بسیاری از امراض روحی و معنوی است. علم از لحاظ حیات معنوی انسان، نور است و جهل، ظلمت. مردم آن‌گاه که در جهالت به سر می‌برند، از هیچ چیز استفاده کامل نمی‌کنند؛ حتی از دین. علاوه بر این، منشأ بسیاری از دین‌گریزی‌ها و بی‌دینی‌ها، ناآگاهی نسبت به معارف و حقایق دین است (مطهری، ۱۳۹۲، ۳۷-۳۴). بدین جهت، قرآن کریم در آیات مختلفی، دین‌داری مبتنی بر «فهم عمیق» و «آگاهی و شناخت روشن‌بینانه» و «باور یقینی و قلبی» را ستوده است و از انسان خواسته که با «بصیرت»، دین را برگزیند:

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي (یوسف: ۱۰۸): بگو: این است راه من؛ که من و هرکس پیروم کرد، با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم.

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ (حجرات: ۱۴).
بادیه‌نشینان گفتند: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده‌اید، لیکن بگویید اسلام آوردیم و هنوز در دل‌های شما، ایمان داخل نشده است.

ایمان معنایی است قائم به عنصر پنهان انسان که «قلب» اوست، و اسلام معنایی است قائم به عناصر ظاهری او مانند زبان و سایر اعضای بدنی و جسمی. تسلیم شدن زبان به این است که شهادتین را اقرار کند، و تسلیم شدن سایر اعضا به این است که هرچه خدا دستور می‌دهد، انجام دهد؛ حال چه اینکه از نظر باطنی و قلبی، اعتقاد به حقانیت آنچه زبان می‌گوید و عملش نشان می‌دهد، داشته باشد و چه نداشته باشد (طباطبائی، ۱۳۹۱، ج ۱۸: ۴۹۲-۴۹۱).

۵. جمع‌گرایی و مسئولیت‌اندیشی اجتماعی (نفی فردگرایی و بی‌تفاوتی اجتماعی)

جوامع غرب متجدد که بر پایه رهیافت لیبرالیسم فرهنگی صورت‌بندی شده‌اند، جوامعی «فردگرا» هستند؛ یعنی برای حقوق و آزادی‌های فرد، اعتبار بسیار زیادی قائلند و بیشترین قلمرو و دامنه را برای رهایی تمایلات و تحقق خواسته‌های فرد در نظر می‌گیرند. فردگرایی فرهنگی از این ایده دفاع

می‌کند که وجود حقیقی در جامعه، فرد انسان است و اصل بر آن است که آزادی‌های او تا آنجا که با «آزادی‌های دیگران» تزاخم و اصطکاک نیابد، مجاز و محترم شمرده شود. در واقع، فقط آزادی، آزادی را محدود می‌کند، و نه امر دیگری که فراتر از آزادی، اعتبار داشته باشد. برخلاف این، در رهیافت پیشرفت فرهنگی، حقوق و آزادی‌های انسان را تنها حقوق و آزادی‌های مادی انسان‌های دیگر محدود نمی‌کند، بلکه «حقوق و آزادی‌های معنوی جامعه» نیز تعیین‌کننده و نقش‌آفرین هستند؛ به‌گونه‌ای که بزرگ‌ترین تعدی‌ها و تجاوزها به حقوق جامعه، دست‌اندازی به حقوق الهی و معنوی به شمار می‌آید. از سوی دیگر، آزادی فرد را «حقوق و آزادی‌های مادی و معنوی فرد» نیز محدود می‌سازد؛ زیرا مستقل از جامعه، در خود فرد نیز استعدادهایی برای تکامل و ترقی نهاده شده که او باید با افعال اختیاری خویش، آن‌ها را شکوفا و محقق سازد و اگر چنین نکند، این استعدادها و امکانات تکوینی را تضییع ساخته و دچار انحطاط و سقوط شده است.

از آنجا که جامعه واقعی «به هم پیوسته» و «درهم تنیده» است و سرنوشت افراد یک جامعه به یکدیگر مرتبط است، افراد نباید نسبت به لغزش‌ها و خطایای یکدیگر «بی‌تفاوت» باشند و تذکر را «دخالت در حریم خصوصی» تصور کنند. در اسلام، آموزه «امر به معروف و نهی از منکر»، خلأ نظارت متقابل اجتماعی را پُر می‌کند و به این ترتیب، مانع فرسایش ارزش‌های اسلامی می‌شود. مبنای این حکم، ولایتی است که خدای متعال برای مؤمنان نسبت به یکدیگر وضع کرده است و به سبب همین ولایت است که مؤمنان حق دارند در امور یکدیگر مداخله کنند و یکدیگر را دعوت به معروف کنند و از منکر باز دارند:

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ (توبه: ۷۱)؛ و مردان و

زنان باایمان، دوستان یکدیگرند که به کارهای پسندیده و از کارهای ناپسند باز می‌دارند.

چون هر مسلمانی مسئول سعادت برادران دینی خود نیز هست، همه باید از نظر گرایش به اندیشه‌ها و مکتب‌ها مراقب یکدیگر باشند (مطهری، ۱۳۹۲: ج ۲۱۸). در آیه دیگر، امت مسلمان به دلیل اجرای حکم امر به معروف و نهی از منکر، بهترین امت‌ها شمرده شده، و این خود، نشانگر عظمت بی‌بدیل حکم یادشده است:

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ (آل عمران: ۱۱۰)؛ شما

بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید؛ [زیرا] به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند، باز می‌دارید.

۶. جهان فرهنگی آزاد و باز (نفی جهان فرهنگی استبدادی و بسته)

یکی از مؤلفه‌های انگاره توسعه فرهنگی، برقراری آزادی در جامعه است، چنان‌که در هسته مرکزی ایدئولوژی لیبرالیستی، مفهوم آزادی - یا به تعبیر دقیق‌تر، «اباح‌گری» - قرار دارد و دستیابی به جامعه باز و آزاد از جمله مهم‌ترین آرمان‌های آن است. در انگاره توسعه فرهنگی، مدینه فاضله جایی است که در آن «حداکثر آزادی» فراهم باشد و انسان بتواند آن‌گونه که تمایل دارد، زندگی کند. انگاره پیشرفت فرهنگی نیز همچون انگاره توسعه فرهنگی، خواهان اختناق و استبداد فرهنگی نیست:

وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ (کهف: ۲۹): و بگو: حق از پروردگارتان [رسیده] است؛ پس هر که بخواهد بگردد و هر که بخواهد انکار کند.

ذات دین بر ایمان باطنی و خودجوش مبتنی است و با اجبار و تحمیل سازگاری ندارد و ایمان دینی همراه با اکراه بیرونی ارزش معنوی ندارد، بلکه ممکن نیست:

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ (بقره: ۲۵۶): در امر دین، اجبار و تحمیلی نیست، همانا راه هدایت و ضلالت بر همگان روشن گردید.

اکراه به معنای آن است که کسی را به اجبار، وادار به کاری کنند و در این آیه دین اجباری نفی شده است، چون برخلاف اعمال ظاهری، اعتقاد و ایمان از امور قلبی است که اکراه و اجبار در آن راه ندارد. از سوی دیگر در امور مهمی که خوبی و بدی و خیر و شر آن‌ها واضح است، نیازی به اکراه نیست، بلکه خود انسان یکی از دو طرف را انتخاب می‌کند، و دین از این دست امور است (طباطبائی، ۱۳۹۲ج، ج ۲: ۵۲۴-۵۲۳). هیچ‌کس را نمی‌توان با زور معتقد کرد، زیرا معتقدات هر انسانی خارج از دسترس دیگران است؛ چنان‌که قرآن کریم نیز اجبار در دین را بی‌معنا معرفی می‌کند (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۴الف، ج ۴: ۲۳۱). کمال حقیقی و مختص انسان، تنها از راه افعال اختیاری به دست می‌آید؛ به گونه‌ای که هر اندازه افعال انسان، بیشتر به واسطه اختیار و انتخاب آزادانه باشد، انسان به کمالات بیشتری دست خواهد یافت؛ از این رو دولت اسلامی باید اصل را بر آزادی مردم قرار دهد تا آنان در انتخاب روش زندگی، آزادی داشته باشند. در این صورت، هم کمالات فردی تحقق می‌یابد و هم مصالح اجتماعی تأمین می‌شود. این روش پسندیده‌تر از شیوه‌ای است که نظام‌های سیاسی تمامیت‌خواه و جامع‌القوا به کار می‌گیرند (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۰ج: ۸۲-۸۱). رسول اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) با آنکه از قدرت معجزه برخوردار بودند و می‌توانستند از راه‌های غیرعادی و

به‌کارگیری نیروی قهریه غیبی، اعمال حکومت کنند، اما هرگز چنین نکردند زیرا خواست اسلام این است که مردم براساس «شناخت» و «آگاهی» و «بصیرت»، اسلام و حکومت دینی را پذیرا شوند و خودشان به‌صورت ارادی به اقامه ارزش‌ها و عدالت بپردازند (همان، ۱۳۹۴ الف، ج ۳: ۱۷۱):

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (حدید: ۲۵): به‌راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار، روانه کردیم و با آن‌ها، کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند.

نباید تصور شود با جلوگیری از ابراز اندیشه‌ها و نظرهای مخالف و معارض می‌توان از اسلام پاسداری کرد؛ از اسلام فقط با یک نیرو می‌شود پاسداری کرد و آن مواجهه مبتنی بر «صراحت»، «منطق» و «آزادی» با دگراندیشان و قائلان به ایدئولوژی‌های رقیب و معارض است (مطهری، ۱۳۹۲ الف: ۴۹). اگر دولت اسلامی «اختناق» به وجود بیاورد، به قطع «شکست» خواهد خورد (همان، ۹۴).

همچنین اگر کسی در تنهایی و خلوت، حرامی را مرتکب شد، دیگران حق تفحص و جست‌وجو ندارند و حتی در صورت اطلاع تصادفی نیز نباید سیر افراد را بازگو کنند (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۴ الف، ج ۴؛ ۱۳۹۱: ۲۳۳). دولت اسلامی نیز هرگز حق دخالت در مسائل «فردی» و «خصوصی» اشخاص را ندارد؛ مشروط به اینکه افراد، «تجاهر به فسق» نکنند و در ملأعام، ارزش‌های اسلامی - حتی ارزش‌های فردی و غیراجتماعی - را زیر پا نگذارند، چون این اقدام از زشتی گناه در نظر دیگران نیز می‌کاهد (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۴ الف، ج ۳؛ ۱۳۹۱: ۱۷۲)؛ ازاین‌رو، در موارد تعارض میان حق فرد و حق جامعه، حق جامعه بر حق فرد مقدم می‌شود (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۴ الف، ج ۴؛ ۱۳۹۱: ۲۳۸).

۷. اجرای قاطعانه و بی‌اغماض ارزش‌های فرهنگی (نهی مدهانه و ممانعه در اجرای ارزش‌های فرهنگی)

قرآن کریم به‌شدت از چنین نرمش‌ها و عقب‌نشینی‌هایی نهی می‌کند و با به‌کاربردن تعبیر «ادهان» و «مدهانه»، رسول اکرم (ص) را متوجه این واقعیت می‌کند که کافران، خواهان سوق‌دادن ایشان به سوی سازش و مدارا از طریق کنارنهادن پاره‌ای از ارزش‌های اسلامی هستند:

فَلَا تَطْعِ الْمُكَذِبِينَ وَكُوا لَوْ تَدَّهْنُ فَيُدْهِنُونَ (قلم: ۹-۸): پس از دروغ‌زنان فرمان مبر. دوست دارند که نرمی کنی تا نرمی نمایند.

«ادهان» و «مدهانه» به معنای روغن‌مالی و کنایه‌ای است از نرمی و روی‌خوش نشان‌دادن و معنای آیه این است که تکذیب‌گران دوست دارند تو در دین، مسامحه روا بداری (طباطبائی، ۱۳۹۱، ج ۱۹: ۱۹).

۶۲۱-۶۲۰). «مسامحه در دین» نیز به این معنی است که از برخی ارزش‌های آن صرف‌نظر شود و تعصب و غیرت و حساسیت نسبت به ارزش‌ها، کنار نهاده شود؛ بنابراین مسامحه در دین روا نیست؛ به طوری که حتی شخص رسول اکرم (ص) از این عمل نهی شده است.

حضرت امیر(ع) این معنا را با تعبیر مصانعه بیان کرده است:

لَا يَقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَّا يَصْنَعُ: فرمان خدا را برپا ندارد، جز کسی که در حق، مدارا نکند (نهج البلاغه، حکمت ۱۱۰: ۳۷۹).

۸. تفاوت در حمایت از نیروهای فرهنگی (نفی برابری و همسانی در حمایت از نیروهای فرهنگی)

نسبتی که باید دولت اسلامی با نیروها و جریان‌های فرهنگی برقرار کند، تابعی از اساسی‌ترین تکالیف فرهنگی آن است و نمی‌تواند سمت‌وسوی متفاوتی داشته باشد. اگر جهان فرهنگی، در دو جهت متعارض حرکت کند، دچار آشوب و اغتشاش می‌شود و دولت اسلامی در این باره، مسئول است. این بحث را می‌توان از زاویه‌ای کلی‌تر و افقی وسیع‌تر نگریست، به این شرح که تضاد درونی انسان - که قدام آن را تضاد و ستیز میان عقل و نفس می‌خواندند - خواه‌ناخواه به کشمکش میان گروه‌های انسان‌ها نیز کشیده می‌شود؛ به صورتی که میان انسان کمال‌یافته و آزادی معنوی به دست آورده از یک سو، و انسان منحط و حیوان‌صفت از سوی دیگر، نزاع و کشمکش شکل می‌گیرد. قرآن کریم، آغاز ستیز میان انسان به ایمان و آزادی معنوی رسیده با انسان منحط ماده‌پرست را در داستان دو فرزند حضرت آدم(ع) منعکس کرده است (مطهری، ۱۳۹۳ الف: ۳۸-۳۷). در طول تاریخ، در کنار نبردهایی که انسان به سبب حوایج مادی انجام داده است، سلسله نبردهای دیگر نیز داشته که باید آن‌ها را «نبرد حق و باطل» یا «نبرد خیر و شر» خواند؛ یعنی نبردهایی که در یک سو، جهت‌گیری به سوی خیر و صلاح و آرمان‌های انسانی و فلسفه خلقت و ضرورت‌های فطرت در کار بوده است، و در سوی دیگر، انگیزه‌های مادی و حیوانی و خودخواهانه. قرآن کریم از نبرد میان انسان مرفقی که در او، ارزش‌های انسانی رشد یافته، با انسان پست که ارزش‌های انسانی‌اش مُرده و چراغ فطرتش خاموش شده است، با تعبیر نبرد میان «جندالله» و «حزب‌الله» با «جندالشیطان» و «حزب‌الشیطان» یاد کرده است (مطهری، ۱۳۹۳ الف: ۳۸). چنان‌که از قرآن کریم برمی‌آید، از آغاز جهان، همواره نبرد و ستیزی مداوم میان جبهه «اهل حق» شامل انبیای الهی و پیروان مؤمن آن‌ها، و جبهه «اهل باطل» شامل کافران و مشرکان و مستکبران در جریان بوده است (مطهری، ۱۳۹۳ الف: ۴۸). دولت اسلامی نیز باید

صف‌آرایی میان نیروها و جریان‌های فرهنگی را از این زاویه دیده و چنین برداشتی از درگیرهای آن‌ها با یکدیگر داشته باشد و خود را مدافع و حامی نیروها و جریان‌های فرهنگی جبهه حق بشمارد؛ نه اینکه بی‌طرفی پیشه کند و به نظاره جدال و نبردشان بنشیند.

۹. بازدارندگی نسبت به نیروهای فرهنگی مضر (نفی و لنگاری و کثرت‌گرایی فرهنگی)

برخلاف تصور بسیاری از فلاسفه غرب، آن چیزی که مبنا و اساس حق آزادی انسان و لزوم رعایت و احترام آن از سوی دیگران است، «میل» و «هوا» و «اراده» فرد نیست، بلکه «استعداد»ی است که آفرینش برای سیر مدارج «ترقی» و «تکامل» به وی داده است؛ از این رو، اراده انسان تا آنجا محترم است که با استعدادهای عالی و مقدسی که در نهادش است، هماهنگ باشد و او را در مسیر ترقی و تعالی به حرکت اندازد، اما در جایی که اراده انسان، او را به سوی انحطاط و سقوط سوق می‌دهد و استعدادهای نهانی‌اش را ضایع می‌سازد، دیگر محترم نیست. بسیار اشتباه است اگر خیال کنیم معنی اینکه انسان، آزاد آفریده شده این است که باید میل و خواست و اراده‌اش محترم شناخته شود، مگر آنجا که با «میل‌ها و خواست‌های دیگران»، معارض شود و آزادی میل‌های دیگران را به خطر اندازد؛ چراکه علاوه بر آزادی‌ها و حقوق دیگران، «مصالح عالی خود فرد» نیز می‌تواند و باید آزادی او را محدود کند (مطهری، ۱۳۹۳: ۳۱؛ مصباح‌یزدی، ۱۳۹۴ الف، ج ۴: ۲۲۸-۲۲۷). به دلیل اینکه در غرب، منشأ و ریشه آزادی و دموکراسی عبارت است از «تمایلات فرد انسان»، و چون نظم در زندگی اجتماعی لازم است، «تمایلات فرد انسان» در قالب «تمایلات اکثریت افراد جامعه» برآورده می‌شود و هیچ امر دیگری بر این مبنا و قاعده حاکم و مسلط نیست. هر امری که در جهان اجتماعی غربی‌ها رسمیت یابد، اعتبارش را تنها از این خاستگاه کسب می‌کند. از نظر غربی‌ها، تکامل و ترقی انسان، وابسته به پیمودن هیچ صراط مستقیمی نیست بلکه مطلوب برای انسان همان است که «انتخاب» کرده است و مستقل از «میل» و «خواست» او، واقعیت و صراطی وجود ندارد تا لازم آید که انسان، آن صراط را بشناسد و بپیماید. به بیان دیگر، «خوب» و «بد»، تابع «ترجیحات و انتخاب‌های خود انسان» است، خوب و بد نفس‌الامری و مجزای از پسند انسان در میان نیست. به این ترتیب، روشن است که «دموکراسی غربی» تنها در پی «رضایت جمعی» است و هیچ هدف دیگری را که ناظر به واقعیت‌های عالی و قدسی وجود انسان باشد، لحاظ نمی‌کند. بر این اساس، در غرب حتی رفتارهای بسیار شنیع و غیرانسانی و خلاف فطرت همچون همجنس‌بازی نیز قانونی و رسمی می‌شوند. به این سبب، این سنخ از دموکراسی را که وجود انسان را تهی از سرمایه‌های الهی و قدسی می‌داند و به تکامل معنوی و روحی انسان بی‌اعتناست، باید «حیوانیت رهاشده» خواند (مطهری، ۱۳۹۲ الف: ۲۷۰).

قرآن کریم در آیات بسیاری، اکثریت افراد جامعه را به سبب گرایش‌ها یا رفتارهای ناصواب‌شان، ملامت کرده و اجازه پیروی از آن‌ها را نداده است. از نظر قرآن کریم، انسان باید به حکم «عقل» گردن نهد، نه حکم «اکثریت»؛ چراکه اکثری یا اقلی بودن تعداد هواداران یک امر، تلازمی با حقانیت و صحت یا بطلان و سقم آن ندارد؛ به‌ویژه از این جهت که مینا و تکیه‌گاه موافقت یا مخالفت اکثریت مردم، ظن و گمان است نه علم و یقین (مطهری، ۱۳۹۳ ج: ۱۹۴):

وَإِنْ تُطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضْلُوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (انعام: ۱۱۶): و اگر از بیشتر کسانی که در [این سر]زمین هستند پیروی کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌کنند؛ [زیرا] آنان جز از گمان [خود] پیروی نمی‌کنند و جز به حدس و تخمین نمی‌پردازند.

در جامعه اسلامی فقط «تبلیغ ارزش‌های دین حق» آزاد است و ترویج و اشاعه آرا و عقایدی که عامه مردم را از مسیر حق منحرف می‌کند و موجب گمراهی‌شان می‌شود، ممنوع است. دولت اسلامی وظیفه دارد از بسط و نشر این آرا و عقاید در میان توده مردم، به‌شدت جلوگیری کند. این‌گونه عقاید و آرا، تنها در مجامع و محافل علمی می‌تواند مطرح و مطالعه شود؛ زیرا اگر عامه مردم که علم کافی برای نقد این‌گونه آرا و عقاید ندارند و شرایط نیز همواره چنین نیست که متفکران بتوانند اندیشه‌های گمراه‌کننده را برای آنان ابطال کنند، با آرا و عقاید نادرست و گمراه‌کننده سروکار پیدا کنند، به‌آسانی از مسیر حق منحرف می‌شوند (مصباح یزدی، ۱۳۹۰ ج: ۱۲۱-۱۲۰).

۱۰. استقلال و مرزبندی با جهان‌های فرهنگی بیگانه (نفی هضم و استحاله‌شدن در جهان‌های فرهنگی بیگانه)

در الگوی پیشرفت فرهنگی، اگرچه ارتباط و تعامل با جهان‌های فرهنگی بیگانه انکار نمی‌شود و فضای تصنعی و بسته شکل نمی‌گیرد، اما تلاش می‌شود به‌واسطه «حصارکشی» و «مرزبندی»، مناسبات و ارتباطات بینا فرهنگی در چهارچوب «مهارشده» و «منضبط» تحقق یابد نه آنکه فارغ از هرگونه نظارت و هدایت فرهنگی، جامعه اسلامی در معرض تعدی و تهاجم فرهنگی غرب متجدد قرار گرفته و به حال خود «رها» شود. ما نباید به بهانه کم‌رنگ و رقیق‌شدن مرزهای فرهنگی، مرزهای موجود را بشکنیم و منفعلانه تسلیم شرایط و ضرورت‌هایی شویم که هنوز از قدرت نسبی مقاومت و بازدارندگی در مقابل آن‌ها برخورداریم. قرآن کریم در آیات متعددی، مسلمانان را از اینکه در جهان‌های فرهنگی بیگانه ادغام و استحاله شوند، برحذر می‌دارد و خواهان مرزبندی و حفظ حریم و فاصله نسبت به آن‌هاست:

لا يتخذ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ (آل عمران: ۲۸): مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان به دوستی بگیرند، و هر که چنین کند، در هیچ چیز [او را] از [دوستی] خدا [بهره‌ای] نیست.

«ولایت» در اصل به معنای «مالکیت تدبیر امر» است، اما درباره «حب» نیز به کار رفته است. کاربرد دوم، بدان مناسبت بود که اغلب، ولایت نیازمند «تصرف» یک دوست در امور دوست دیگر است؛ به طوری که ولی در امور دیگری دخالت می‌کند تا پاسخ‌گوی علاقه او نسبت به خودش باشد و دیگری هم اجازه دخالت در امور خود را به ولی می‌دهد، چون متأثر از خواست و سایر شئون روحی اوست و می‌خواهد بیشتر به او تقرب جوید. پس از آنجا که تصرف محبوب در زندگی محب، هیچ‌گاه خالی از حب نیست، اگر ما «کفار» را «اولیای خود قرار دهیم، خواه‌ناخواه با آنان «امتزاج روحی» پیدا کرده‌ایم، و امتزاج روحی نیز موجب می‌شود «رام» آنان شویم، و از اخلاق و سایر شئون حیاتی آنان متأثر شویم؛ زیرا نفس انسانی «خوپذیر» است. به بیان دیگر، تضادی که میان دو صفت «ایمان» و «کفر» وجود دارد، به دارندگان صفت ایمان و صفت کفر یعنی «مؤمن» و «کافر» نیز سرایت می‌کند، یعنی آن دو از نظر عقاید و اخلاق از هم جدا می‌شوند و نتیجه این جدایی هم این می‌شود که ممکن نیست بین آن دو، ولایت و پیوستگی برقرار باشد. ولایت موجب پدید آمدن «اتحاد» و «امتزاج» است، حال آنکه دو صفت ایمان و کفر که در این دو طایفه وجود دارد، موجب تفرقه است؛ از این رو، هنگامی که انسان مؤمن، ولایت کفار را بپذیرد و این ولایت قوی باشد، خودبه‌خود «خواص و آثار ایمان» او زائل شده و به تدریج «اصل ایمان» وی هم تباه می‌شود (طباطبایی، ۱۳۹۱، ج ۳: ۲۳۸-۲۳۶).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (مائده: ۵۱): ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهود و نصاری را دوستان [خود] مگیرید، [که] بعضی از آنان، دوستان بعضی دیگرند و هر کس از شما، آن‌ها را به دوستی گیرد، از آنان خواهد بود. آری، خدا گروه ستمگران را راه نمی‌نماید.

قرآن کریم در این آیه، از دوستی مسلمانان با اهل کتاب، به حدی که سبب ایجاد «کشش روحی نسبت به اهل کتاب» شود، نهی کرده است؛ چون این نوع رابطه دوستی سرانجام سیره دینی جامعه مسلمان را که اساس آن، پیروی از حق و سعادت انسان‌هاست، دگرگون ساخته و سیره کفر را که اساسش «پیروی از هوای نفس» و «پرستش شیطان» و «خروج از راه فطرت» است، در میان آنان مستقر می‌سازد (طباطبایی، ۱۳۹۱، ج ۵: ۶۱۰). این کلام خدای متعال که فرد مسلمان را ملحق به

یهود و نصاری کرده است، به این معنا نیست که چنین فردی، یهودی و نصرانی است، نه مسلمان، بلکه مقصود این است که او، «به منزله آنان» و «شبیهِ آنان» است؛ چنانکه ایمان، حقیقتی است که از جهت «خلوص» و «ناخالصی» و «كدورت» و «صفا»، دارای مراتب مختلفی است، و همین ناخالصی و كدورت است که خدای متعال از آن به مرض قلوب تعبیر کرده است (طباطبائی، ۱۳۹۱، ج ۵: ۶۱۳-۶۱۲). مسلمان همواره باید بداند که عضو «جامعه اسلامی» و جزئی از این کل است. جزء یک «کل» و عضو یک «پیکر» بودن، خواه ناخواه شرایط و حدودی را ایجاب می‌کند. «غیرمسلمان» عضو یک پیکر دیگر است. عضو «پیکر اسلامی»، روابطش با اعضای «پیکر غیراسلامی» باید به گونه‌ای باشد که دست‌کم با عضویتش در پیکر اسلامی ناسازگار نباشد؛ یعنی به «وحدت» و «استقلال» این پیکر آسیبی نرساند. پس روابط «مسلمان» با «غیرمسلمان» نمی‌تواند با روابط «مسلمان» و «مسلمان» یکسان باشد؛ از این رو «ولاء منفی» در اسلام عبارت است از اینکه یک مسلمان، همواره در مواجهه با غیرمسلمان بداند با اعضای یک «پیکر بیگانه» مواجه است (مطهری، ۱۳۹۴: ۲۱).

۱.۱. صدور و جهانی‌سازی ارزش‌های اسلامی (نهی ملی‌اندیشی و انفعال فرهنگی)

در میان دلایل مختلف، باید دو دلیل را در زمینه جهان‌شمول‌انگاری ارزش‌های اسلامی، متقن‌تر و فراگیرتر شمرد؛ یکی آیه‌ای که با صراحت، «جهانیان» را مخاطب قرآن کریم معرفی می‌کنند (تکویر: ۲۷)، و دیگری آیه‌ای که دلالت بر «برتری و غلبه اسلام بر تمام ادیان دیگر» دارند:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (توبه: ۳۳):

او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین است، پیروز گرداند؛ هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.

کلمه «اظهار» هنگامی که درباره چیزی ضد چیز دیگر به کار می‌رود، به معنای «غلبه» است. پس معنای اینکه دین اسلام را بر سایر ادیان «اظهار» داد، این است که آن را بر سایر ادیان، «غلبه» داد و منظور از همه ادیان، همه آیین‌های غیرخدایی است (طباطبائی، ۱۳۹۱، ج ۱۹: ۴۳۱). کلمه «هدی» نیز به معنای آن هدایت الهی است که خدای متعال، رسول خود را با آن، مقارن و همراه داشت. همچنین «دین الحق»، همان دین اسلام است که با واقع و حق انطباق دارد؛ از این رو، معنای آیه این است که خدای متعال رسول اکرم را با هدایت و یا با آیات و معجزات و با دینی فرستاد که با فطرت و حقیقت آفرینش، منطبق است. فرستاد تا آن را بر سایر ادیان غلبه دهد؛ هر چند مشرکان نخواهند و

ناخشنود شوند. از این معنا به خوبی به دست می‌آید که ضمیر «لیظهره»، به دین حق برمی‌گردد، و متبادر از سیاق آیه هم همین است (طباطبائی، ۱۳۹۱، ج ۹: ۳۲۹).

نتیجه‌گیری

الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، آنگاه بسط می‌یابد و می‌تواند در برابر الگوی توسعه تجدیدی و غربی سر برآورد که موضع خود را در هریک از زمینه‌ها و عرصه‌های زندگی اجتماعی مشخص گرداند و به صورت جزئی و موردی، به مفهوم‌سازی مستقل و مبدعانه بپردازد؛ و گرنه تمام مباحث و تأملات، کلی و مبهم باقی می‌مانند و در عمل، گرهی گشوده نخواهد شد. از جمله باید در حوزه فرهنگ به تبیین و تعریف مقوله پیشرفت همت گمارد و پیشرفت فرهنگی را به عنوان یک نظریه، به تفصیل بازگفت. البته حتی خود مقوله پیشرفت فرهنگی نیز محتاج تقسیم‌کردن به شقوق و اضلاع مختلف است و باید به نظریه‌پردازی‌های خرد و موردی درباره آن روی آورد. این کاری است که کوشش شده در این مقاله انجام شود. ما یکی از خُرده‌مسئله‌های مهم معطوف به پیشرفت فرهنگی را انتخاب کردیم که عبارت است از سیاست فرهنگی. در الگوی توسعه، سیاست فرهنگی با وجود تفاوت‌های درون‌گفتمانی، در نهایت از سلسله معیارها و قواعد یکسانی پیروی می‌کند و بر مدار آن‌ها جریان دارد. این وضع باید درباره الگوی پیشرفت فرهنگی نیز تحقق یابد. به بیان دیگر، ما با یک سلسله مسئله‌ها و پرسش‌ها در این حوزه دست‌به‌گریبان هستیم که باید به آن‌ها پاسخ دهیم و چنانچه پاسخ‌های ما با پاسخ‌های الگوی توسعه متفاوت باشند، می‌توانیم خوش‌بین باشیم که به الگوی پیشرفت فرهنگی نزدیک شده‌ایم.

براین اساس، می‌توان و منطقی است که سازوکار ساخته‌وپرداخته‌کردن سلسله‌ای از دوگانه‌های مفهومی متضاد را در پیش گرفت تا روند مفهوم‌سازی و نظریه‌پردازی آسان شود. این روند معرفتی، ما را به سوی مجموعه‌ای از دوگانه‌های مفهومی متضاد سوق داد که عبارتند از: دولت ارزشی و دینی / دولت بی‌طرف و سکولار، مرکزیت و اصالت ارزش‌های اسلامی / چندپاره‌گی و چندلایه‌گی، سیاست فرهنگی، وحدت‌گرایی و همبستگی فرهنگی دین‌مدارانه / تشتت و پراکندگی فرهنگی، دین‌داری عقلانی و متعمقانه / دین‌داری احساسی و قشری، جمع‌گرایی و مسئولیت‌اندیشی اجتماعی / فردگرایی و بی‌تفاوتی اجتماعی، جهان فرهنگی آزاد و باز / جهان فرهنگی استبدادی و بسته، اجرای

قاطعانه و بی‌اغماض ارزش‌های فرهنگی / مدهانه و مصانعه در اجرای ارزش‌های فرهنگی، تفاوت در حمایت از نیروهای فرهنگی / برابری و همسانی در حمایت از نیروهای فرهنگی، بازدارندگی نسبت به نیروهای فرهنگی مضر / ولنگاری و کثرت‌گرایی فرهنگی، استقلال و مرزبندی با جهان‌های فرهنگی بیگانه / هضم و استحاله‌شدن در جهان‌های فرهنگی بیگانه، و صدور و جهانی‌سازی ارزش‌های اسلامی / ملی‌اندیشی و انفعال فرهنگی. در نهایت، کوشش شد در چهارچوب این مفاهیم و مقوله‌ها، میان سیاست فرهنگی مبتنی بر الگوی توسعه تجدیدی و سیاست فرهنگی مبتنی بر الگوی پیشرفت اسلامی، تفاوت و تمایز ایجاد شود و نظریه پیشرفت در این باره توضیح داده شود.

فهرست منابع

- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- سید رضی (۱۳۹۰)، *نهج البلاغه*، مترجم: سید جعفر شهیدی، تهران: علمی و فرهنگی.
- جمشیدی، مهدی (۱۳۹۳)، *نظریه فرهنگی استاد مطهری*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- طباطبائی، سید محمدحسین (۱۳۹۱)، *تفسیر المیزان*، ج ۲۰-۱، مترجم: سید محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۹۲ الف)، *آینده انقلاب اسلامی ایران*، تهران: صدرا.
- _____ (۱۳۹۲ ب)، *مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی (ع): انسان در قرآن*، تهران: صدرا.
- _____ (۱۳۹۲ ج)، *حکمت‌ها و اندرزها*، ج ۱، تهران: صدرا.
- _____ (۱۳۹۲ د)، *حکمت‌ها و اندرزها*، ج ۲، تهران: صدرا.
- _____ (۱۳۹۳ الف)، *قیام و انقلاب مهدی از دیدگاه فلسفه تاریخ*، تهران: صدرا.
- _____ (۱۳۹۳ ب)، *مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی*، ج ۵: جامعه و تاریخ، تهران: صدرا.
- _____ (۱۳۹۳ ج)، *تعلیم و تربیت در اسلام*، تهران: صدرا.
- _____ (۱۳۹۳ د)، *اخلاق جنسی در اسلام و جهان غرب*، تهران: صدرا.
- _____ (۱۳۹۴)، *ولاءها و ولایت‌ها*، تهران: صدرا.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۰ الف)، *حقوق و سیاست در قرآن*، قم: مؤسسه امام خمینی.
- _____ (۱۳۹۰ ب)، *اخلاق در قرآن*، ج ۳، قم: مؤسسه امام خمینی.
- _____ (۱۳۹۰ ج)، *نگاهی گذرا به حقوق بشر از دیدگاه اسلام*، قم: مؤسسه امام خمینی.
- _____ (۱۳۹۴ الف)، *پرسش‌ها و پاسخ‌ها*، ج ۴-۱، قم: مؤسسه امام خمینی.
- _____ (۱۳۹۴ ب)، *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن*، تهران: بین الملل.

ریکلوومی

اسلید مجری

ایپرا

